برهان لطف و غيبت

 حسين الهي نژاد

چكيده

برهان لطف، به سبب اهميت جايگاه آن، به قاعده لطف مشهور است. اين قاعده، ميان متكلمان و انديشمندان اسلامي از دير باز مطرح بوده و خاستگاه بسياري از باورهاي و گزينه‌هاي اعتقادي است كه كه بعثت، نصب، وعده، وعيد، بهشت، جهنم و تكاليف ـ‌اعم از تكاليف شرعي و عقلي ـ‌ با آن توجيه و تثبيت مي‌شود. لطف، به لطف مقرب و لطف محصل تقسيم مي‌شود.

از جمله باورهايي كه از طريق اين قاعده قابل پي گيري است، مسأله امامت مي‌باشد كه تعيين و نصب و اثبات آن بر اساس قاعده لطف انجام مي‌شود. اما وقتي اين مسأله را در دوران غيبت و پنهان زيستي امام مطرح مي‌كنيم، با يك سري پرسش‌هاي اساسي رو به رو مي‌شويم كه به نوعي تعارض را به نمايش مي‌گذارد، مثلا: از طرفي گفته مي‌شود وجود و ظهور اما در هر زمان لطف است و از طرف ديگر گفته مي‌شود غيبت نيز لطف است، زيرا مردم در دوران غيبت به واسطه غيبت، مورد امتحان الهي قرار مي‌گيرند و امتحان نيز زمينه تكامل و ترقي بشر را فراهم مي‌كند. پس با اين نگاه، هم غيبت لطف است و هم ظهور و اين، به نوعي تعارض و تهافت ميان آن دو را به نمايش مي‌گذارد. در پاسخ پرسش بالا گفته مي‌شود اگر بحث را با نگرش عميق‌تر و با دقت بيشتر مورد توجه قرار دهيم، نه تنها ميان غيبت و ظهور، تعارضي نمي‌بينيم، بلكه به نوعي ميان آن دو رابطه اقل و اكثر، را خواهيم ديد؛ زيرا اولا بر اساس لطف محصل كه اصل وجود امام براي بشر لطف بوده و بشر در آفرينش خويش، مديون وجود امام مي‌باشد اين امر، با اصل غيبت هيچ گونه تعارضي ندارد. ثانيا، در لطف مقرب نيز هيچ گونه تعارضي ميان غيبت و ظهور نيست؛ زيرا امام در دوران غيبت دست بسته نيست، بلكه ار‌شادها و تصرفات امام در قالب تعيين نايب خاص و عام تبلور پيدا مي‌كند و به اين صورت به رتق و فتق امور مردم مي‌پردازد، پس امام چه در غيبت و پنهان زيستي به سر ببرد و چه در ظهور، در اين كه مردم مي‌توانند از الطاف او بهره مند شوند، هيچ تفاوتي وجود ندارد. تنها تفاوت در اقل و اكثر است كه در دوران ظهور، به سبب حضور عادي امام در ميان مردم، بهره مندي جامعه از او بيشتر است.

كليد واژه‌ها: قاعده لطف، لطف محصل و مقرب، غيبت، نايبان امام، فايده امام.

الف. مفهوم شناسي

1. برهان لطف: برهان لطف كه به قاعده لطف مشهور است، يكي از مهم‌ترين دلائل عقلي متكلمان اماميه در اثبات امامت است وهمچنين مسائل كلامي بسياري بر اين قاعده، استوار مي‌باشد. وجوب نبوت، عصمت پيامبران، تكاليف شرعي، وعده و وعيد، حسن انجام تكاليف و امامت، از جمله مسائل كلامي‌اي است كه از مصاديق و متفرعات قاعده لطف به شمار مي‌روند.

2. لطف محصل: فراهم شدن زمينه‌ها براي تحقق تكامل انسان‌ها را لطف محصل مي‌گويند كه اگر فراهم نشود، نقض غرض از آفرينش انسان حاصل مي‌شود.

3. لطف مقرب: فراهم شدن زمينه‌ها براي انجام تكاليف شرعي و عقلي را لطف مقرب مي‌گويند كه اگر فراهم نشود، نقض غرض از انجام تكاليف حاصل مي‌شود.

4. غيبت: به دوراني گفته مي‌شود كه امام و رهبر، از زعامت و رهبري جامعه دست شسته و زندگي پنهاني را اختيار كرده است كه خود به غيبت صغرا و كبرا تقسيم مي‌شود.

5. فلسفه غيبت: در فلسفه غيبت، از چرايي غيبت بحث مي‌شود؛ براي نمونه از عواملي مانند ظلم و جور مردم، تأديب مردم، بيعت نكردن حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف با ظالمان، آماده نبودن مردم و … بحث خواهد شد.

6. چگونگي غيبت: رخداد غيبت، چگونه انجام مي‌پذيرد؟ آيا غيبت امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف به صورت ناپيدايي و نامريي است يا به صورت ناشناس؟ در مورد ناشناسي، امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف درميان مردم رفت و آمد داشته و در مجالس و محافل حضور مي‌يابد. مردم، او را مي‌بينند، ولي نمي‌شناسند؛ اما در صورت ناپيدايي، امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف از ديدگان مردم ناپيدا است و مردم اصلا او را نمي‌بينند كه در مورد هر دو نوع غيبت، رواياتي از امامان معصوم عليه السلام آمده است.

7. فوايد امام غايب: در دوراني كه امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف از انظار مردم مخفي شده و زندگي پنهاني را تجربه مي‌كند، فوايد و آثار آن حضرت براي مردم و جامعه چيست؟ در پاسخ اين پر سش، برخي بزرگان فوايدي مانند نظارت و تعيين جانشين (به صورت خاص و عام) و نيز موضوع انتظار را پيش كشيده‌اند.

ب. طرح مسأله

از سؤالات يا شبهات مهمي كه در عرصه مهدويت مطرح است، تعارض ميان قاعده لطف و غيبت امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف است، زيرا قاعده لطف، وجوب امام را در همه زمان‌ها براي هدايت و ارشاد مردم، ضروري مي‌داند. در مقابل مقوله غيبت، پنهان زيستي امام را تجويز مي‌كند؛ از اين رو ميان دو مقوله لطف و غيبت، به ظاهر تعارض به چشم مي‌خورد كه لازم است با طرح مسأله و نيز با تتبع و پژوهش فراگير در باره آن، پاسخ‌هاي عميق و درخور داده شود.

برهان لطف

متكلمان، از دير باز براي اثبات مسائل اعتقادي گوناگون از قاعده لطف بهره مي‌بردند. اين قاعده يك قاعده برون ديني قلمداد مي‌شود؛ زيرا اولا قاعده لطف يك برهان عقلي است و عقل به ضرورت و وجوب آن خبر مي‌دهد (طوسي، محمد، 1384: ج1، ص 30). ثانيا، قبل از آن كه ميان متكلمان اسلامي مطرح شود، ميان متكلمان مسيحي و غير مسيحي نيز مطرح بوده و در قالب نظام كلامي ويژه‌اي به عنوان‏«الهيات لطف‏» مشهور بوده است.[1]

در ميان متكلمان اسلامي (معتزله و شيعه) قاعده لطف، جايگاه مهمي دارد و شايد بعد از قاعده‏«حسن و قبح عقلي‏» از بنيادي‌ترين قواعد كلامي به شمار رود.

كار برد اين قاعده، منحصر در مباحث كلامي نيست، بلكه دامنه آن، مباحثي از علم اصول مانند حجيت اجماع[2] را در نورديده و به علم فقه هم مانند مباحث امر به معروف و نهي از منكر (سيوري الحلي، 1396: ص 154) نفوذ كرده است.

الف. تعريف لطف

1. نوبختي در كتاب الياقوت لطف را چنين تعريف كرده است:

لطف امري است كه خداوند، نسبت به مكلف انجام مي‌دهد و مستلزم ضرر نيست، و از بستر‌هاي وقوع طاعت از مكلف دانسته مي‌شود كه خداوند، آن را در حق مكلف انجام داده است و در صورتي كه لطف نباشد، خداوند اطاعت نمي‌شد (نوبختي، 1413: ص 186).

2. سيد مرتضي در كتاب الذخيره في العلم الكتاب در تعريف گفته است:

لطف، آن است كه مكلف را به انجام دادن طاعت دعوت مي‌كند. لطف، بر دوقسم است: يكي آن كه مكلف به سبب آن، فعل طاعت را بر مي‌گزيند و اگر آن لطف نبود فعل طاعت را بر نمي‌گزيد. ديگري آن كه مكلف، به سبب آن به انجام دادن طاعت، نزديك‌تر خواهد شد (سيد مرتضي، 1411: ص 254).

3. علامه حلي در كشف الاسرار در تعريف لطف چنين گفته است:

مقصود ما از لطف، چيزي است كه مكلف با وجود آن، به فعل طاعت نزديك‌تر و از فعل معصيت دور‌تر خواهد شد. لطف، به مرز اجبار نخواهد رسيد (طوسي، 1405: ص510).

تعاريف ديگري از برخي انديشوران و متكلمان اسلامي نيز نقل شده است كه به دليل رعايت اختصار از آن‌ها صرف نظر مي‌شود.

ب. اقسام لطف

لطف، با نگاه‌هاي مختلف داراي اقسام گوناگوني است؛ مثلا از يك نگاه، مي‌توان آن را محصل و مقرب تقسيم كرد و از نگاه ديگر، لطف، يا فعل خدا است يا فعل انسان؛ از اين رو مي‌توان آن را لطف خدا يا لطف انسان تعبير كرد. با توجه به مورد لطف نيز لطف به لطف واجب و مستحب قابل تقسيم است.

1. لطف محصل

لطف محصل، عبارت است از انجام يك سري زمينه‌ها و مقدمات از سوي خداوند كه تحقق هدف خلقت و آفرينش، بر آن‌ها متوقف است؛ به گونه‌اي كه اگر خداوند، آن امور را در حق انسان‌ها انجام ندهد، كار آفرينش، لغو و بيهوده مي‌شود (جميل، 1421: ص 400).

اصل تكليف، بيان تكليف، توانمندي انسان در انجام تكليف، بعثت، نصب امام و … از مصاديق لطف محصل به شمار مي‌آيند (سبحاني، 1410: ج 2، ص 47).

علامه حلي در تعريف لطف محصل گفته است:

لطف، گاهي محصل است و آن، چيزي است كه به سبب آن، فعل طاعت از مكلف به اختيار او حاصل مي‌شود.[3]

پس لطف به اين معنا، محقق و محصل اصل تكليف و طاعت است (سبحاني، همان: ج2، ص 48).

2. لطف مقرب

لطف مقرب، عبارت است از اموري كه خداوند براي بندگان انجام مي‌دهد و در سايه آن، هدف و غرض تكليف برآورده مي‌شود؛ به گونه‌اي كه اگر اين امور انجام نمي‌شد، امتثال و اطاعت براي افراد زيادي ميسور نبود (جوادي آملي، بي‌تا: ص141).

شيخ مفيد در باره لطف مقرب گفته است:

لطف مقرب، آن است كه به سبب آن، مكلف به طاعت نزديك و از معصيت دور مي‌شود و در قدرت مكلف به انجام دادن تكليف، مؤثر نيست و به مرز اجبار نمي‌رسد.[4]

مصاديق لطف مقرب، نظير بعثت، نصب، و عده، وعيد، نعمت‌ها و سختي‌ها به عنوان امتحان و امر به معروف و نهي از منكر است.

در يك نگاه كلي تفاوت اساسي ميان لطف محصل و مقرب در اين است كه عاملي كه جلوي نقض غرض از خلقت و آفرينش را مي‌گيرد، لطف محصل نام دارد و عاملي كه جلوي نقض تكاليف و طاعت را مي‌گيرد، لطف مقرب نام دارد.

ج. لطف بودن امام

اكنون سؤال اين است كه لطف بودن امام از چه راهي ثابت مي‌شود؟ از راه لطف محصل يا لطف مقرب يا هردو؟ اين‌ها پرسش‌هايي است كه در اين قسمت به آن‌ها پاسخ داده مي‌شود.

به طور كلي بايد گفت لطف بودن امام از هردو منظر قابل اثبات است.

1. لطف محصل و امامت

در تعريف لطف محصل چنين بيان شد كه خداوند يك سري زمينه‌ها و مقدماتي را انجام مي‌دهد كه بدون آن‌ها نقض غرض خلقت و آفرينش پيش مي‌آيد. حال بايد ببينيم عدم تعيين رهبران الهي از سوي خدا، آيا خللي در تحقق هدف آفرينش انسان‌ها پيش مي‌آورد يانه؟

بنا بر اصل حكمت كه سراسر ‎آفرينش را فرا گرفته و آفرينش همه موجودات بر اساس آن توجيه مي‌شود، هدفمندي و متكامل بودن آ‎فرينش روشن مي‌شود. از آن جا كه خداي حكيم، بي‌نياز مطلق و داراي اوصاف كمال نامحدود مي‌باشد، هدفمندي و تكامل فقط در آفرينش او قابل توجيه است. ميان آفريده ها، خلقت انسان‌ها نيز از اين امر مستثني نبوده و داراي هدف است. از آن جا كه انسان‌ها داراي شاخصه‌هاي عقل و شهوت بوده و در پيروي از هر يك از آن‌ها آزادند تحقق هدف و رسيدن به كمال مطلوب، نيازمند يك سري مقدمات و زمينه‌هايي است كه تعيين رهبر در قالب بعثت و نصب، از اين زمينه‌ها به شمار مي‌آيد. اگر از سوي خدا تعيين پيامبر وامام براي هدايت انسان ها، صورت نگيرد، حكمت الهي در هدفمندي و سير تكاملي انسان‌ها نقض مي‌شود.

پس خود داري خدا از تشريع، تكليف، بعثت و نصب، موجب قرار گرفتن انسان‌ها در جهالت و ضلالت مي‌شود و اين كار از خداي حكيم به دور است. در نتيجه خداوند حكيم، هم دين و شريعت را به انسان‌ها هديه مي‌دهد و هم هادي و راهنما را.

2. لطف مقرب و امامت

وقتي خداوند براي انسان‌ها تكاليف قرار داد، براي انجام آن‌ها به يك سري زمينه‌ها و مقدماتي نياز است تا انسان به بهترين گونه تكاليف خود را انجام دهد، به اين زمينه‌ها و مقدمات كه انسان‌ها را به سوي انجام تكاليف نزديك مي‌كند، لطف مقرب گفته مي‌شود.

پس لطف مقرب پس از آمدن تكليف مطرح است. از طرفي ديگر انسان‌ها به سبب هواهاي نفساني از انجام عبادت گريزان هستند و در صورتي به انجام عبادت تن مي‌دهند كه زمينه‌ها و مقدماتي از طرف خدا فراهم شود؛ مانند وعده به بهشت، وعيد به جهنم و نصب امام و رهبر كه با نظارت و شرافت بر اعمال بندگان، آن‌ها را به انجام عبادت ترغيب و به ترك معاصي و زشتي‌ها تحريص كند. اين نكته به وضوح براي همه روشن است كه اگر در مجموعه‌اي رهبر و نظارت رهبري وجود داشته باشد، با مجموعه ديگر‌ي كه اين گونه نباشد، در انجام وظايف و ترك تخلفات متفاوت خواهد بود؛ پس وجود رهبر براي هدايت مردم به سوي انجام تكاليف ـ‌ اعم از تكاليف عقلي يا شرعي ـ‌ ضرورت دارد.

توجه به دو قسم بودن تكاليف، لطف بودن امام را نيز مي‌توان، هم از راه تكاليف عقلي و هم شرعي ثابت كرد كه هردوي اين تقريرها و تبيين ها، در كلمات متكلمان اماميه يافت مي‌شود.

سيد مرتضي، در تبيين لطف بودن امامت چنين گفته است:

ما، امامت و رهبري را به دو شرط لازم مي‌دانيم: يكي اين كه تكاليف عقلي وجود داشته باشد، و ديگري اين كه مكلفان معصوم نباشند. هرگاه هر دو شرط يا يكي از آن دو، منفي گردد امامت و رهبري لازم نخواهد بود. دليل بر وجوب امامت و رهبري، با توجه به دو شرط ياد شده، اين است كه هر انسان عاقلي كه با غرض و سيره عقلاني بشر آشنايي داشته باشد، اين مطلب را به روشني تصديق مي‌كند كه هرگاه در جامعه‌اي رهبري باكفايت ومدبر باشد كه از ظلم و تعدي جلوگيري و از عدالت و فضيلت دفاع كند، شرايط اجتماعي براي بسط فضايل و ارزش‌ها فراهم‌تر خواهد بود، و مردم از ستمگري و پليدي دوري مي‌گزينند و يا در اجتناب از پليدي و تبهكاري، نسبت به وقتي كه چنين رهبري در بين نباشد، وضعيت مناسب تري دارند. اين چيزي جز لطف نيست؛ زيرا لطف چيزي است كه با تحقق آن، مكلفان به طاعت و فضيلت روي مي‌آورند و از پليدي و تباهي دوري مي‌گزينند و يا اين كه در شرايط مناسب تري قرار مي‌گيرند. پس امامت و رهبري، در حق مكلفان لطف است؛ زيرا آنان را به انجام دادن و‌اجبات عقلي و ترك قبايح بر مي‌انگيزد و مقتضاي حكمت الهي، اين است كه مكلفان را از آن محروم نسازد (سيدمرتضي، همان: ص409).

سيد مرتضي با دو پيش فرض تكاليف عقلي و معصوم نبودن انسان ها، به اثبات لطف بودن امام مي‌پردازد؛ يعني فرض را بر اين گرفته است كه انسان‌ها از منظر عقل، يك سري تكاليفي دارند كه بايد آن‌ها را انجام دهند و از طرف ديگر به دليل معصوم نبودن آن ها، احتمال تعدي و تجاوز و عدم انجام تكاليف وجود دارد؛ پس لازم است رهبر و امامي باشد، تا آن‌ها را در انجام دادن تكاليف و اجتناب از تعدي وتجاوز، ترغيب و تشويق كند، شيخ طوسي از شاگردان سيد مرتضي، همين روش را برگزيده و اين مطلب را از بديهيات عقلي دانسته‌است (طوسي، 1417: ص5).

اما برخي بزرگان، لطف بودن امام را با پيش فرض تكاليف شرعي ثابت كرده وچنين گفته‌اند كه نصب امام، لطفي است از جانب خداوند در انجام دادن واجبات و تكاليف شرعي، و ا نجام دادن هرلطفي با ويژگي ياد شده، به مقتضاي حكمت الهي، واجب است، پس نصب امام از جانب خداوند، تا وقتي كه تكليف باقي است، واجب است (بحراني، بي‌تا: ص 175).

پس حد وسط در دليل فوق، تكاليف شرعي است و با وجود تكاليف شرعي به اثبات لطف بودن امام و وجوب تعيين آن از سوي خدا پرداخته شده است.

البته واژه امام كه از جمله مصاديق لطف به شمار مي‌آيد، مطلق است يعني شامل پيامبران و جانشينان آن‌ها مي‌شود؛ ولي اگر در برهان لطف حد وسط تكاليف عقلي باشد، منظور از امام پيامبران هستند و اگر تكاليف شرعي باشند، منظور از امام، مطلق است كه شامل همه رهبران الهي مي‌شوند.

د. وجوب لطف

وجوب لطف، بديهي و وجداني است ـ ‌علت آن، اين است كه در محقق نشدن لطف، نقض غرض پيش مي‌آيد و قبيح بودن نقض غرض از امور فطري به حساب مي‌آيد.

پس لطف كه در حصول هدف آفرينش و تحقق تكاليف مؤثر است، لزوم آن از بديهيات و قطعيات به شمار مي‌آيد. در اين زمينه از برخي بزرگان و متكلمان چنين نقل شده است:

دليل بر وجوب لطف، آن است كه غرض مكلّف (خداوند) بر آن متوقف است. پس لطف واجب است و اين، همان مطلوب است (شيخ مفيد، همان: ص 32).

علامه حلي نيز گفته است:

دليل بر وجوب لطف، آن است كه لطف، غرض مكلف (خدا) را حاصل مي‌گرداند؛ بنابر اين، واجب است و اگر نباشد، نقض غرض لازم مي‌آيد (طوسي، بي‌تا: ص 324؛ اصفهاني، بي‌تا: ص 55).

سيد هاشم بحراني آورده است:

برهان وجوب لطف، آن است كه اگر ترك لطف جايز باشد، پس فرض آن كه خداوند حكيم آن كار را ترك كند، غرض خود را نقض كرده است؛ ليكن اين لازم (نقض غرض) باطل است و در نتيجه ملزوم (جايز بودن ترك لطف) همه باطل است (بحراني، بي‌تا: ص48).

بيان ملازمه چنين است كه خداوند تعالي، از مكلف، اطاعت و فرمان برداري را خواستار است؛ پس اگر بداند كه آن مكلف، فقط زماني فرمان بردار مي‌شود و به خداوند نزديك‌تر مي‌گردد كه خداوند كاري براي او انجام دهد، در اين صورت، حكمت خداوند ايجاب مي‌كند آن كار را انجام دهد؛ زيرا اگر اين كار را ترك كند، نشان دهنده آن است كه خداوند، از مكلف، اطاعتي نخواسته است؛ مثلا شخصي از ديگري مي‌خواهد كه با او غذا بخورد و مي‌داند كه آن ميهمان، زماني حاضر مي‌شود كه كسي دنبال او فرستاده شود. حال اگر ميز‌بان، كسي را دنبال ميهمان نفرستد، غرض خود را نقض كرده است.

از آن چه گفته شد، روشن مي‌شود، قاعده لطف از بديهيات است و به خداوند متعال، اختصاص ندارد؛ زيرا هر عاقلي، در كارها و اهداف خود، از آن غافل نيست و براي همين، آن چه او را به اهدافش نزديك مي‌سازد، آماده مي‌سازد و از آن چه با اهدافش منافات دارد، دوري مي‌كند.[5]

ه‍. تعيين امام از طرف خدا

در جاي خود ثابت شد كه امام، يكي از مصاديق لطف به حساب مي‌آيد؛ يعني امامت، مايه نزديكي انسان‌ها به سوي خدا و دوري آن‌ها از معاصي و نافرماني خدا است. پس از بديهي دانستن لطف بودن امام، سؤال مي‌شود كه تعيين امام از طرف چه كسي صورت خواهد گرفت؟ از طرف خدا يا از طرف مردم و يا اين كه خدا و مردم به صورت مشترك در انتخاب امام عمل مي‌كنند؟

وجود دو معيار براي عرضه لطف الهي (تعيين و معرفي امام) به بشر ضروري است؛ يكي وجود تكاليف عقلي و شرعي و ديگري معصوم نبودن بشر؛ پس معصوم نبودن بشر، يكي از معيار‌هاي لزوم لطف از سوي خدا به شمار مي‌آيد. حال اگر امام و رهبري كه براي انسان‌ها تعيين مي‌شود، داراي مقام عصمت نباشد ـ‌ لطف الهي (تعيين امام ديگر) براي او نيز ضروري است و اين فرايند، در صورت معصوم نبودن امام و رهبر، تا بي‌نهايت تسلسل پيدا مي‌كند و تسلسل نيز باطل و محال است. پس لازم است امام و رهبر كه يكي از مصاديق لطف است، معصوم باشد (حمصي الرازي، 1414: ص 278). از آن جا كه عصمت، امري پوشيده و باطني است كه تشخيص آن خارج از توان بشر است لازم است امام معصوم عليه السلام از سوي خدا تعيين و به مردم معرفي شود.

پس عصمت كه يكي از شرايط امام است، از دو راه قابل شناخت است؛ يكي از راه اعلام خدا كه از طريق پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم صورت مي‌گيرد و ديگري از راه معجزه (كرامت) كه از خود امام سر مي‌زند.

غيبت

در متون ديني ـ اعم از احاديث معصومان و سخنان اصحاب آن‌ها ـ‌ توجه ويژه‌اي به مقوله غيبت شده. نيز ميان معتقدان به مهدويت، اعتقاد به غيبت، جايگاه بس مهمي دارد. اهميت غيبت از ديد مخالفان و دشمنان نيزمخفي نمانده و با وارد كردن شبهات و سؤالات فراوان در باره غيبت در صدد تضعيف و بي‌پايه جلوه دادن آن برآمده‌اند.

از جمله شبهاتي كه از طرف مخالفان در عرصه مهدويت مطرح شده است، متعارض دانستن دو مقوله غيبت و لطف است كه در اين نوشتار به دنبال پاسخ به شبهه فوق و رفع تعارض ميان آن دو هستيم. براي رفع تعارض ابتدا به شناخت دو طرف قضيه نياز است. در بحث پيش، به بررسي قاعده لطف پرداخته شد و اكنون، در پي شناخت و معرفي مفهوم غيبت و مفاهيم همسو با آن خواهيم بود، تا در ختام نوشتار كه بخش ترابط ميان مقوله غيبت و قاعده لطف است، بهتر به نتيجه مطلوب رهنمون شويم.

از جمله سوالاتي كه در برخي اذهان مطرح است اين است كه چرا رهبر در جامعه حضور آشكار ندارد؟ نيز چه عواملي سبب شده است تا آن حضرت، پنهان زيستي را ترجيح دهد؟ غيبت او چگونه است؟ شايد باپا سخ به اين سوالات و نيز پرداختن به مفهوم غيبت از لحاظ چرائي و چگونگي، بهتر بتوان به شناخت مقوله غيب رسيد و بهتر به ترابط و عدم تعارض ميان برهان لطف و غيبت پي برد؛ از اين رو مباحث فوق را در قالب دو بند مطرح خواهيم كرد.

الف. چرايي غيبت

با توجه به احاديث و روايات فراواني كه در باب غيبت وارد شده است مي‌توان عوامل غيبت را چنين شمارش كرد. خوف از دشمنان، امتحان الهي، تاديب مردم، عدم آمادگي مردم، بيعت نكردن امام با ظالمان (صدوق، 1412: ج1، ص285).

ميان عوامل ياد شده، برخي نظير خوف از دشمنان و امتحان الهي به نحوي براي مردم لطف بوده و در واقع مردم از آن‌ها منتفع مي‌شوند و برخي ديگر نظير عدم آمادگي مردم و تأديب آن‌ها به خود مردم باز مي‌گردد و مردم در نارسايي لطف مقصر هستند و گرنه اصل لطف كه همان تعيين و معرفي امام باشد، از ناحيه خدا صورت گرفته است.

اما توضيح مطالب فوق:

1. خوف از دشمنان

از آن جا كه وجود دوازدهمين و آخرين حجت خدا، امام مهدي عليه السلام تا قيامت ضروري مي‌باشد، لازم است وجود او از هر آسيب و گزندي حفظ شود، تا بشر در طول تاريخ خويش بدون حجت و امام نماند. براي حفظ جان، راه‌هاي مختلفي وجود دارد كه پنهان زيستي و پرده پوشي يكي از آن‌ها است. امام مهدي عليه السلام نيز به دليل اين كه همه مردم تا قيامت از وجودش بهره مند شوند و زمين بدون حجت الهي نماند، همين راه حفاظتي را برگزيده است. امام باقر عليه السلام در اين باره فرموده است:

«ان للقائم غيبه قبل ان يقوم» قلت: «و لم؟» قال: «يخاف» و او‌مأ بيده الي بطنه يعني القتل (نعماني، 1363: ص258)؛

«همانا قائم عليه السلام را قبل از اين كه قيام كند، غيبتي است». عرض كردم: «براي چه؟» فرمود: «مي‌ترسد» و در اين حال با دستش به شكم خودش اشاره كرد يعني از كشته شدن.

وقتي مردم هر زماني به امام نياز داشته باشند و امام مهدي نيز آخرين حجت الهي باشد، لازم است آن حضرت از هر آسيبي حفظ شود. نيز وقتي حفظ جان آن بزرگوار ممكن نباشد، مگر با پنهان زيستي و غيبت، لازم است از انظار مردم غايب شود، تا حياتش تضمين شده و همه مردم از وجودش بهره مند شوند؛ پس نفع مردم، متفرع بر حيات امام و حيات امام متفرع بر غيبت است و مردم از وجود امام غايب نفع مي‌برند.در نتيجه امام غايب براي مردم لطف محسوب مي‌شود.

2. امتحان الهي

درزمان‌هاي مختلف، همه انسان‌ها با شرايع گوناگون مورد آزمايش و امتحان حضرت حق قرار گرفته و مي‌گيرند، همان گونه كه در برخي از روايات به اين مهم اشاره شده است. امام موسي بن جعفر عليه السلام فرموده است:

اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في اديانكم لايزيلكم احد عنها، يا بني لا بد لصاحب هذاالامر من غيبه حتي يرجع عن هذ الامر، من كان يقول به انما هي محنه من الله عزوجل امتحن بها خلقه (صدوق، همان: ص286)؛

هنگامي كه پنجمين فرزند از امام هفتم غايب شد، مواظب دين خود باشيد، مبادا كسي شما را از دين خارج كند.‌اي پسرم! براي صاحب اين امر، ناچار غيبتي خواهد بود تا اين كه گروهي از مؤمنان از عقيده خود بر مي‌گردند. خدا به وسيله غيبت بندگانش را امتحان مي‌كند.

در اين قسمت كه علت غيبت، امتحان الهي دانسته شده است، به نحوي تعارض ميان قاعده لطف و غيبت برداشته مي‌شود؛ زيرا اگر امام و تعيين او از ناحيه خدا لطف دانسته شود، امتحان الهي نيز لطف الهي به شمار مي‌آيد؛ پس مي‌توان گفت هم امام لطف است و هم غيبت كه امتحان الهي است.

3. عدم آمادگي مردم و تآديب آن‌ها

عواملي كه سبب پنهان زيستي امام زمان عليه السلام به شمار مي‌رود، عدم آ‌مادگي مردم وعدم پذيرش در برابر آخرين حجت الهي است. خداوند متعال، براي تأديب خلق، حجت خويش را از ميانشان برده و مردم را از فيض دسترسي به او محروم كرده است. مفضل بن عمر از امام صادق عليه السلام نقل مي‌كند.

و اعلموا ان الارض لاتخلو من حجه الله عزوجل و لكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علي انفسهم (نعماني، همان: ص202)؛

و بدانيد كه زمين از حجت خداوند عزوجل خالي نمي‌ماند؛ ولي خداوند به زودي ديده مردم را از او (امام زمان) عليه السلام نابينا مي‌سازد، به دليل ظلم و جورشان و زياده روي آن‌ها در باره خودشان.

در صورتي كه غيبت امام زمان عليه السلام را به دليل عدم آمادگي مردم بدانيم، با لطف بودن امام تعارضي نخواهد داشت، زيرا در اين فرض است كه بحث از هم تفكيك مي‌شود، يك سوي بحث، لطف بودن امام و تعيين او از طرف خدا در نظر است و طرف ديگر قبول و پذيرش امام از ناحيه مردم منظور است و لطف بودن امام با تعيين او از طرف خدا حاصل مي‌شود. اما در جهت دوم به سبب عدم آمادگي مردم، به منصه ظهور نمي‌رسد.

به تعبير ديگر لطف بودن امام را مي‌توان در دو مقام ثبوت و اثبات مطرح كرد. در مقام ثبوت، اراده و فعل الهي قرار دارد كه امام با اراده و انتخاب حق به مردم معرفي مي‌شود؛ اما در مقام اثبات، دو موضوع مطرح است: يكي پذيرش مسؤليت از ناحيه امام و دوم پذيرش امام توسط مردم. در اين كه امام، برابر خدا تسليم بوده و مقام امامت را بدون هيچ گونه درنگي مي‌پذيرد، جاي هيچ شك و ترديدي نيست. فقط مي‌ماند آمادگي و پذيرش مردم كه در صورت تحقق آمادگي و پذيرش مردم، يقينا لطف بودن امام به منصه ظهور مي‌رسد و در صورت عدم تحقق لطف بودن امام در جامعه، به خاطر محقق نشدن قسم سوم كه همان آمادگي و پذيرش مردم است مي‌باشد.

در كتاب كشف المراد در در باره امام چنين آمده است: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا».

خواجه فرمود:‏ «وعدمه منا‏» يعني تصرف نكردن امام عليه السلام از ناحيه ماست؛ چون لطف از طرف خدا است كه امام را معين فرمايد و بشناساند و لطفي كه برمكلفان واجب است، آن است كه هر يك او را به ديگران بشناساند و ادله امامت او را بگويد وهيچ كس مانع تصرف و تعليم و تبليغ سخنان او نشود. عدم انجام اين مورد كه بر مردم واجب بود، موجب عدم تصرف امام شد (علامه حلي، 1376: ص509).

 شيخ طوسي نيز در كتاب غيبت چنين آورده است:

ياد آور شديم آن چه در اين بيان مي‌داريم، مواردي است كه سيد مرتضي (ره) آن را در كتاب الذخيره و ما در كتاب تلخيص الشافي به بيان آن پرداخته‌ايم كه همان مسأله لطف خدا در حق ما به وسيله تصرف امام در كارها و باز بودن دست آن حضرت در اموري است كه به سه گونه انجام شدني است:

اول. آن چه به خدا ارتباط دارد، ايجاد ‎آ‎فرينش امام است. دوم آن چه به امام ارتباط دارد، مسؤليت رهبري و امامت و به انجام رساندن آن است.

سوم آن چه به ما مردم ارتباط دارد، تصميم به ياري و پشتيباني امام و تسليم بودن برابر فرمان اوست (طوسي، همان: ص 41).

ب. چگونگي غيبت

در بحث غيبت، مسأله‌اي كه نياز به تبيين دارد، چگونگي غيبت است؛ يعني غيبت امام مهدي عليه السلام به چه شكلي است؟ آيا غيبت حضرت، به صورت ناپيدايي و نامرئي است يا به صورت ناشناسي؟ با توجه به دو مفهومي بودن غيبت، مي‌توان در مقام تطبيق و ارزيابي آن دو با قاعده لطف، روش‌هاي متفاوتي را پيش گرفت؛ زيرا در تعريف نخست، حضرت اصلا در منظر و ديدگاه مردم قرار نمي‌گيرد و حتي حضور جزئي نيز در جامعه ندارد. در تعريف دوم خلاف اين مورد ثابت است؛ يعني امكان ملاقات جزئي براي برخي اوليا و علما وجود ندارد.

البته جاي خود بايد ثابت شود كه غيبت امام مهدي عليه السلام از كدام يك از اين دو قسم مي‌باشد. اكنون؛ با صرف نظر از اين كه كدام يك از اين ديدگاه‌ها به ثواب نزديك‌تر است (ممكن است كه امام مهدي عليه السلام از هردو قسم غيبت استفاده كند) به ارزيابي و تطبيق غيبت با قاعده لطف مي‌پردازيم.

1. ناپيدايي

از برخي احاديث و روايات چنين استنباط مي‌شود كه غايب بودن حضرت مهدي عليه السلام به صورت ناپيدايي است. امام صادق عليه السلام فرمود ه است:

تفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم و لايرونه (صدوق، بي‌تا: ج2، ص16)؛

مردم، امام خود را گم كنند. او در موسم حج حاضر باشد و آن‌ها را ببيند و مردم او را نبينند.

امام رضا عليه السلام نيز فرموده است: «لايري جسمه و لايسمي باسمه» (صافي، 1419؛ ص325)؛ حضرت مهدي ديده نمي‌شود و به اسم و نام برده نمي‌شود.

از روايات فوق و امثال آن‌ها مخفي بودن جسم و كالبد امام مهدي عليه السلام از ديدگان مردم برداشت مي‌شود كه در واقع، همان ناپيدائي و نامرئي بودن بدن حضرت است.

در اين فرض، ديگر ملاقات و مشاهده حضرت ممكن نيست و تصرف و دخالت حضرت در امور مردم، به صورت تصرف غير مستقيم، قابل توجيه است.

حال سوال مي‌شود كه اگر غيبت امام مهدي عليه السلام را غيبت ناپيدائي بدانيم، چگونه حضرت در امور مردم دخالت كرده و به نوعي لطف بودن خودش را به اثبات مي‌رساند؟

در پاسخ بايد گفت لطف بودن گاهي به صورت مستقيم و مباشري صورت مي‌گيرد؛ مانند دخل وتصرف غالب رهبران در امور اجتماعي مردم و امر و نهي كردن و رتق و فتق امور آن‌ها به صورت رو در رو. گاهي نيز دخل وتصرف و هدايت گري يك رهبر، به صورت غير مستقيم و غير مباشري انجام مي‌گيرد؛ مانند نظارت و اشرافي كه يك رهبر در هنگام سفر بر امور جامعه دارد. در فرض اخير، نمي‌توان گفت رهبر و سفر كرده، برابر امور جامعه بيگانه و بي‌توجه است؛ بلكه همين كه براي جامعه جانشين و نايب تعيين كرده و به طور غير مستقيم بر امور مردم نظارت دارد، براي جامعه و مردم منفعت دارد؛ پس وقتي با غيبت رهبر، سودمند بودن او براي مردم و جامعه به اثبات برسد، لطف بودن او نيز قابل اثبات است. پس مشاهده و عدم مشاهده دخلي در نفع‌رساني رهبر به جامعه ندارد؛ لذا امام غايب ناپيدا نيز مي‌تواند براي مردم لطف باشد.

2. ناشناسي

اگر غيبت را از نظر مفهومي به ناشناسي برگردانيم، اين طور تعبير مي‌شود كه امام زمان عليه السلام ميان مردم، به صورت فردي ناشناس حضور يافته، مردم او را مي‌بينند، ولي نمي‌شناسند. در اين باره روايات و احاديث فراواني از معصومان عليه السلام نقل شده است:

از امام صادق عليه السلام نقل شده است:

و اما سنه من يوسف فالستر يجعل الله بينه و بين الخلق حجابا و لا يعرفونه (صدوق، همان: ج2، ص20)؛

اما سنتي كه از يوسف (حضرت مهدي عليه السلام) دارد، مستور بودن است. خداوند بين او و مردم، حجابي قرار مي‌دهد، به طوري كه او را مي‌بينند، ولي نمي‌شناسند.

مواردي كه لطف بودن امام زمان عليه السلام در غيبت به معناي ناپيدايي را ثابت مي‌كرد، در غيبت به معناي ناشناسي نيز وجود دارد. علاوه بر آن‌ها مزيت‌هاي ديگري نيز در فرض اخير مطرح است؛ از جمله مشاهده همراه با معرفت و ملاقات برخي اوليا با امام زمان عليه السلام است كه در اين مشاهده و ملاقات از هدايت‌ها و پاسخ‌هاي آن حضرت بهره مند شده و ديگران را نيز از اين فيض بهره مند كرده‌اند.

پس مي‌توانيم لطف بودن امام در دوران پنهان زيستي او را چنين گزارش كنيم:

1. اصل وجود رهبر و امام براي مردم لطف است؛ زيرا با حس وجود رهبر و ناظر بودن او، نوعي مصونيت در عمل براي انسان پيدا مي‌شود.

2. هدايت گري امام زمان عليه السلام و نظارت و اشراف آن حضرت بر كارها و امور اجتماعي مردم در قالب تعيين جانشين ـ‌ اعم از نايبان خاص و عام ـ‌ به نوعي لطف بودن حضرت را ثابت مي‌كند.

3. با مفتوح بودن باب ملاقات و مشاهده معرفتي، به نوعي همه دوستداران رويت حضرت تلاش مي‌كنند تا براي ملاقات، به خصال اخلاقي و ا‌يماني مزين شوند و اين خود لطف بودن حضرت را مي‌رساند. نفس ملاقات و بهره مندي از وجود پرفيض امام زمان عليه السلام نيز لطف ديگري به حساب مي‌آيد.

با توجه به موارد فوق با وجود غيبت، امام زمان عليه السلام منافع كثيري براي مردم همراه دارد و اين نتيجه، گوياي اين مطلب است كه غيبت با لطف بودن امام عليه السلام تعارض ندارد.

ج. فايده امام غايب

آيا امام غايب براي مردم فايده دارد؟ در صورتي كه ثابت شود امام غايب براي مردم فايده‌هاي فراواني دارد، مي‌توان به مفيد بودن او حكم كرد و با اثبات مفيد بودن امام غايب، لطف بودن آن حضرت نيز قابل اثبات است.

در كتاب‌هاي مختلف، فوايد بسياري براي امام غايب ذكر شده است كه به مهم‌ترين آن‌ها خواهيم پرداخت. در يك نگاه كلي مي‌توان فايده‌رساني امام را در دو بعد مطرح كرد:

1. بعد تكوين

2. بعد تشريع

در بعد تكوين، اصل وجود حضرت بدون تصرف تشريعي، براي مردم لطف محسوب مي‌شود. در واقع، واسطه فيض بودن امام براي موجودات ديگر، از اين راه توجيه مي‌شود.

اما بعد تشريع، شقوق گوناگوني دارد كه در يك رويكرد كلي، مي‌توان آن‌ها را به دو نوع تقسيم كرد:

1. فايده‌رساني براي آينده بشريت؛

2. فايده‌رساني براي بشريت كنوني.

در فرض نخست بايد گفت چون حجت خدا، آخرين حجت الهي است و از طرف ديگر، خداوند حكيم زمين را بدون حجت قرار نخواهد داد، لازم است امام وحجت خدا براي فايده‌رساني به آيندگان نيز زنده بماند، تا انسان‌هاي آينده نيز بدون راهنما و رهبر نشوند.

در فرض دوم كه فايده‌رساني براي انسان‌هاي كنوني است، فوايد فراواني را مي‌توان برشمرد؛ از جمله:

1. اميد بخشي

انتظار منجي، از يك طرف فرايند زندگي انسان‌ها را هدفمند كرده و دورنماي خوب و روشني را پيش روي بشر قرار مي‌دهد و از طرف ديگر روزنه اميد و اميدواري را در قلوب تك تك انسان‌ها روشن مي‌كند. به دليل اهميت انتظار، در احاديث وروايات مختلفي بر آن تاكيد فراواني شده است.

ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته (صدوق، همان: ج2، ص377)؛ همانا قيام كننده از ما (اهل بيت) همان مهدي است كه انتظار او در زمان غيبتش واجب است.

قرآن كريم نيز بر اهميت اميد و انتظار تاكيد كرده، يأس و نا اميدي را مورد نكوهش قرار داده است:

(لاتيأسو من روح الله انه لايأس من روح الله الا القوم الكافرين) (يوسف، 78)؛ از رحمت و گشايش الهي نا اميد نباشيد كه جز گروه كافران، كسي از رحمت خدا نا اميد نيست.

در برخي روايات نيز نا اميدي و مأيوس شدن، بلاي بزرگ تلقي شده است. از حضرت علي عليه السلام نقل شده است:

اعظم البلاء انقطاع الرجاء (آمدي، 1366: ش1323)؛ بزرگترين گرفتاري، نا اميد شدن است.

برخي روايات، انتظار را، بهترين و محبوب‌ترين اعمال نزد خدا دانسته شده ا ست. از حضرت علي عليه السلام نقل شده است:

افضل عباده المومن انتظار فرج الله (صدوق، 1410: ج2، ص616)؛ برترين عبادت مؤمن انتظار فرج از جانب خداوند است.

وقتي يك آموزه، نشاط و پويايي به ارمغان مي‌آورد، نيز آينده ايده آل و آرماني را فراسوي بشر ترسيم مي‌كند، بزرگترين فايده و منفعت را به بشر و جوامع بشري هديه مي‌كند، بنابر اين انتظار امام غايب، ثمره و نتيجه بس مهمي را همراه دارد. با اثبات مطالب فوق، فايده‌رساني از ناحيه امام غايب و در نهايت لطف بودن او به منصه ظهور مي‌رسد.

2. حفظ دين و شريع

از آثار و بركات امام ـ حتي در زمان غيبت ـ نگهداري دين و شريعت از نابودي و انحراف است.

در اين رابطه از امير مومنان علي عليه السلام خطبه‌اي نقل شده است كه مي‌فرمايد:

 واخذوا يمينا و شمالا ظعنا في مسالك الغي و تركا لمذاهب الرشد، فلا تستعجلو ما هو كائن مرصد… الا و ان من ادركها منايسري فيها بسراج منير و يحذو فيها علي مثال الصالحين، ليحل فيها ربقا و يعتق رقا و يصدح شعبا و يشعب صدعا، في ستره عن الناس، لايبصر القائف اثره و لو تابع نظره ثم يشعذن فيها شحذ القين النصل، تجلي بالتنزيل ابصارهم و يرمي بالتفسير في مسامعهم و يغبضون كاس الحكمه بعد الصبوح (فيض الاسلام، بي‌تا: خطبه 150)؛

به راه‌هاي چپ و راست رفتند، و راه ضلالت وگمراهي پيمودند و راه روشن هدايت را گذاشتند … پس در باره آن چه شدني است و در انتظارش هستيد، عجله نكنيد… آگاه باشيد كسي كه از ما آن فتنه‌ها را درك مي‌كند و به رويه نيكان رفتار مي‌نمايد، تا در آن گرفتاري‌ها بندي را بگشايد و اسيري را از قيد جهل و ناداني آزاد كند و جمعيت گمراهي را پراكنده سازد و حق را گرد آورد، در پنهاني از مردم كه اثر و نشانه او را جوينده نمي‌بيند، هرچند در پي او نظر افكند هيچ كس او را نخواهد ديد؛ اگر چه سعي و كوشش بسيار به كار برد مگر كسي كه لياقت ملاقات داشته باشد، پس گروهي در آن فتنه‌ها صيقلي شوند؛ مانند صيقل دادن شمشير توسط آهنگر به طوري كه ديده‌هاي آن‌ها به نور قرآن جلا داده شده و تفسير در گوشهايشان جاي مي‌گيرد و شب، جام حكمت را به آن‌ها بنوشانند پس از اين كه در بامداد هم نوشيده باشند.

طبق برداشت برخي شارحان نهج البلاغه مسؤليت‌هايي كه در خطبه برشمرده شده و رسالت امام تلقي شده است، هنگام غيبت امام مي‌باشد. با توجه به اين رويكرد امام غايب به هدايت مسلمان‌ها و رشد و تعالي آن‌ها دغدغه داشته و در هدايت آن‌ها به طور غير مستقيم دخالت دارد.

در برخي روايات به اين نكته توجه شده كه اگر راه هدايت بر همه مردم حتي خوبان نيز بسته شود و مردم در تشخيص حق از باطل مميز نداشته باشند، غيبت امام زمان عليه السلام بي‌درنگ به ظهور تبديل خواهد شد، تا هدايت و راه نجات به حيات و تداوم خود ادامه دهد. امام باقر عليه السلام فرموده است:

اقرب من يكون العباد من الله و ا رضي ما يكون عنهم اذا افتقدو حجة الله فلم يظهر لهم، و لم يعلموا بمكانه، و هم في ذلك يعلمون انه لم تبطل حجة الله ولاميثاقه… و قد علم ان اوليائه لايرتابون. و لم علم انهم يرتابون ما غيب عنهم حجته طرفه عين (نعماني، همان: ص83؛ طوسي، همان: ص276؛ كليني، 1377: ج1، ص333)؛

نزديك‌ترين بندگان به خدا كه خدا نيز بيش از همه از آن‌ها خشنود ا ست، بندگاني هستند كه حجت خدا از چشم آن‌ها ناپديد خواهد شد؛ آن‌ها حجت خدا را نمي‌بينند و جايگاه او را نمي‌شناسند؛ ولي يقين دارند كه حجت خدا ميان آن هاست و حجت‌هاي خدا باطل شدني نيستند… خدا مي‌داند كه اوليائش در وجود حجت خدا به شك وترديد نمي‌افتند. اگر مي‌دانست كه امر بر آن‌ها مشتبه مي‌شود، حتي يك لحظه هم حجت خودش را پنهان نمي‌كرد.

علاوه برفايده‌هاي گفته شده فوايد ديگري نيز مطرح است كه به صورت اجمال مطرح مي‌كنيم:

1. هدايت‌هاي معنوي امام كه درباره برخي تشنگان سيرو سلوك و صالحان صورت گرفته و مي‌گيرد.

2. ياري‌رساني به برخي كساني كه در حالت و اضطرار خاصي به او متوسل مي‌شوند. نمونه‌هاي اين موارد در كتب مربوط به آن نقل شده است.

3. دعاي خير آن حضرت در حق مؤمنان و اين بهره‌اي است بزرگ.

4. دفع برخي شرور با عنايت امام به خواص يا طرفداران حق؛ به خصوص زماني كه هجمه‌هاي دشمن از هر سو آنان را تهديد مي‌كند.

5. هدايت تسبيبي آن حضرت به وسيله نمايندگان خاص وعام خود كه در عصر غيبت داشته و خواهد داشت؛ چه اين كه هرچه نمايندگان او انجام مي‌دهند، به نيابت و وكالت از او است و به شخص امام باز مي‌گردد.

6. تصويب امور سال در شب‌هاي قدر كه طبق روايات با امضاي امام صورت مي‌گيرد…[6].

در پايان بحث، با طرح مثالي نتيجه را بيشتر روشن مي‌كنيم. زمان حضور و ظهور امام معصوم عليه السلام كه لطف بودن او برهيچ كس پوشيده نيست، اگر ستمگران امام را به زندان انداخته يا براي او محدوديت ايجاد كردند، آيا مي‌توانيم درباره امام محبوس بگوييم، براي مردم هيچ فايده‌اي ندارد و وجود چنين امامي، لطف نيست؟ در پاسخ بايد گفت: هيچ تعارضي ميان پنهان بودن امام و لطف وجود ندارد؛ زيرا اولا اصل وجود امام كه به ضرورت عقلي و شرعي لازم است، از طرف خدا تعيين شده و لطف بودن او ثابت مي‌شود. ثانيا اين مردم هستند كه خود را به نوعي از ارشاد و هدايت و تصدي امام محروم ساخته اند؛ بنابر اين ميان عامل غيبت كه كوتاهي و تقصير مردم است و عامل ضرورت وجود امام كه حكمت عاليه الهي است، فرق است.

ترابط لطف و غيبت

همان گونه كه در مباحث قبل گذشت، ميان برهان لطف وغيبت، علاوه بر اين كه تعارضي نيست، بلكه به نوعي رابطه برقرار است؛ زيرا امام و رهبر، داراي دو جايگاه و مقام است و در هر دو جايگاه؛ امام براي مردم لطف مي‌باشد. اگر در برهه‌اي از زمان، از حيث مقام ظاهري (زعامت ورهبري مستقيم و مباشر) لطف بودن امام مورد خدشه قرار گيرد، در مقام ثبوت و نفس الأمري كه همان مقام انسان كامل و واسطه فيض بودن امام است، پيوسته لطف بودن امام در همه زمان‌ها قطعي است؛ زيرا ‏

«اصل وجود امام لطف است و تصرف آن حضرت لطف ديگر، و عدم تحقق زعامت و حكومت ظاهري امام نيز به سبب كوتاهي‌هاي مردم است‏» (علامه حلّي، همان: ص509).

لطف بودن امام در تمام زمان‌ها

از جمله مباحث مهم مهدويت گستره و قلمرو لطف امام است. آيا لطف امام در همه زمان‌ها براي همه انسان‌ها ساري و جاري است يا در مقاطع خاص زماني نظير ظهور و براي افراد خاص نظير مؤمنان جريان دارد؟

همان گونه كه گذشت، امام داراي دو جايگاه و دو مقام است و به تناسب همين دو جايگاه، لطف امام نيز داراي انواع و اقسامي است.

1. لطف محصل

اصل وجود امام و انتخاب او براي امامت از سوي خدا كه از آن به مقام ثبوت تعبير مي‌كنيم، لطف است. امام در جايگاه انسان كامل، و واسط ميان خدا و خلق مطرح است و اگر خدا امام را به وجود نمي‌آورد، به نوعي نقض غرض خلقت انسان‌ها پيش آمده بود.

در فرض لطف محصل كه خلقت بشر به آن وابسطه است، لطف بودن امام به عنوان انسان كامل و واسطه فيض، براي همه انسان‌ها در همه زمان‌ها ثابت است. در واقع قلمرو لطف محصل فراگير و همه جانبه است و مقطع غيبت و ظهور براي ان تفاوت ندارد؛ پس دراين فرض نه تنها لطف از غيبت جدا نمي‌شود، بلكه همراه و همدوش غيبت جريان دارد.

2. لطف مقرب

اما رسالت امام در لطف مقرب، هديت و راهنمايي انسان‌ها به سوي انجام عبادت و طاعت خدا و نيز بر حذر داشتنن آن‌ها از انجام گناه و معصيت است. البته امام در فرض غيبت نمي‌تواند لطفش را به طور كامل اجرائي كند؛ با اين حال، لطف امام در مرتبه ديگر باز نصيب مردم و جامعه مي‌شود؛ مانند حفظ و صيانت دين از انحراف و كج روي، احياي اميد و اميدواري در مردم و جامعه، احساس مردم در وجود و حضور رهبر و نظارت او كه سبب مصونيت از معاصي و تحريص به انجام كارهاي خير خواهد شد و نيز اشراف و هدايت كارها در قالب نائبان و جانشينان خود، كه همه آن‌ها در هدايت و راهنمايي انسان‌ها به سعادت موثر است. در واقع معناي لطف نيز غير از اين نيست؛ زيرا در تعريف لطف مقرب مي‌گوئيم: چيزي است كه زمينه انجام تكاليف و اجتناب افعال قبيح را در انسان‌ها فراهم مي‌كند.

نتيجه

ميان غيبت و ظهور امام، تعارض و تهافت نيست؛ بلكه ميان آن دو رابطه اقل واكثر بر قرار است، زيرا امام زمان عليه السلام در دوران غيبت و پنهان زيستي خويش نيز براي مردم لطف است. لطف بودن آن حضرت در اين دوره در قالب تعيين نايبان ـ‌ اعم از نايبان عام و خاص ـ‌ و همچنين در قالب ملاقات و دادرسي مردم نمايان مي‌شود. تنها تفاوت ميان دو مقوله فوق، اين است كه در دوران ظهور به واسطه حضور عادي آن حضرت در جامعه، مردم از وجود ايشان بيشتر بهره مند مي‌شوند، اما اين لطف بيشتر در دوران غيبت به دليل غيبت منتفي است.

--------------------------------------

منابع

آمدي، عبدالواحد، غرر الحكم و درر الكلم، قم، نشر دفتر تبليغات، 1366ش.

اصفهاني، محمدتقي، هداية المسترشدين، قم، مؤسسه آل البيت، بي‌تا.

بحراني، سيدهاشم، قواعد المرام. بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

جميل، محمد، شرح عقائدالاماميه، دوم، بيروت، اعلمي، 1421ق.

جوادي آملي، عبد الله، پيرامون وحي و رهبري، قم، الزهراء، بي‌تا.

حسن زاده آملي، حسن، امامت، قم، قيام، 1376ش.

حمصي الرازي محمود، المنقد من التقليد، قم، النشر الاسلامي، 1414ق.

خرازي، سيد محسن، فلسفه وجود امام، شمس ولايت، 1384ش.

خرازي، سيد محسن، قاعده لطف، فصلنامه انتظار موعود، ش 8 و 9، تابستان و پاييز، 1383ش.

سبحاني، جعفر، الهيات، بيروت، دار الاسلاميه، 1410ق.

سيدمرتضي، علي الذخيره في العلم الكتاب، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامي، 1411ق.

سيوري الحلي، اللوامع الالهية، تبريز، مكتبة الاعلام الاسلامي، بي‌نا، 1396ق.

شيخ مفيد، النكت الاعتقاديه، دوم، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.

صافي، لطف الله، منتخب الاثر، قم، موسسة سيده المعصومه، 1419ش.

صدوق، محمد، خصال، بيروت، اعلمي، 1410ق.

ــــــــــــــ، علل الشرايع، دوم، بيروت، دارالحجه، 1421ق.

ــــــــــــــ، كمال الدين، انتشارات مسجد جمكران، دوم بي‌تا.

طوسي، محمد، خورشيد در نهان، ترجمه الغيبه، تهران، موسسه تعاون امام خميني، 1384ش.

ــــــــــــــ، غيبت، دوم، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، 1417ق.

ــــــــــــــ، كلمات المحققين، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

طوسي، نصير الدين، تجريد الاعتقاد، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

ــــــــــــــــــ، تلخيص المحصل، بيروت، دار الاضواء، 1405ق.

علامه حلي، كشف المراد، ترجمه ابوالحسن شعراني، تهران، كتاب فروشي اسلاميه، هشتم، 1376 ش.

كليني، محمد، كافي، دوم، تهران، گلگشت، 1377 ش.

لطيفي، رحيم، رويكرد عقلي به ضرورت وجود امام (قاعده لطف)، فصلنامه انتظار موعود، ش 6، زمستان 1381ش.

مجلسي، محمد باقر، امام شناسي، تحقيق سيد علي اماميان، سوم، قم، سرور، بي‌تا.

موسوي اصفهاني، محمد تقي، مكيال المكارم، ترجمه حائري قزويني، پنجم، تهران، 1372ش.

نعماني، محمد، غيبت، قم، كتابخانه صدوق، 1363ش.

نوبختي، ابراهيم، الياقوت، قم، مكتبة السيد المرعشي، 1413ق.

فيض الاسلام، نهج البلاغه، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.

واله، حسين، ‏«لطف نزد آكويناس و دركلام شيعه‏‏» مجله نقد ونظر، ش 1، زمستان 1375.

تاريخ دريافت: 15/5/1388

تاريخ تأييد: 30/6/1388

[1]. ر.ك: نقد و نظر، سال سوم، شماره اول، زمستان 1375 (مقاله لطف در نزد آكويناس و در كلام شيعه، حسين واله ص 166، به نقل از دائره المعارف دين، مدخل و فرهنگ آكسفورد همان مدخل، و دايرة‌المعارف فارسي غلام حسين، مصاحب، ج 2، ص 1970).

[2]. المتصف بالعلم و العصبة.

[3]. و قد يكون اللطف محصلا و هم ما يحصل عند الطاعه من المكلف علي سبيل الاختيار (طوسي، بي‌تا: ص 254).

[4]. اللطف ما يقرب المكلف معه الي الطاعه و يبعد عن المعصيه، و لا حظ في التمكين و لم يبلغ حد الاسجاء (شيخ مفيد، 1414: ص 31).

[5]. ر.ك: مجله انتظار موعود، شماره 9 و 8، سال سوم، تابستان و پائيز1382، ص 78، مقاله‌اي از آيت‌الله خرازي.

[6]. ر.ك: خرازي، سيدمحسن، مجله شمس ولايت، بنياد فرهنگي و خيريه نيمه شعبان، ويژه سال 1384، ص12.